

قاعده الزام و روابط خارجی دولت اسلامی

دریافت: ۹۶/۳/۲۳ تأیید: ۹۶/۷/۱۵ علی اکبر کلانتری*

چکیده

بر اساس قاعده فقهی الزام، شیعیان می‌توانند در معاملات خود با دیگر مسلمانان، آنان را به اجرای احکام مورد قبولشان ملزم کنند. مهمترین دلیل این قاعده، روایاتی است که شأن صدور بیشتر آنها، مبحث طلاق است، ولی پاره‌ای از تعبیرات بکاررفته در آنها و نیز برخی دیگر از روایات، حاکی از شمول این قاعده نسبت به ابواب گوناگون فقه است. در نگاه بدوی، قاعده مزبور، مخصوص معاملاتی است که میان شیعیان و اهل سنت انجام شود، ولی با تأمل در روایات آن و نیز با درنگ در موارد استناد فقها به آن، روشن می‌شود این قاعده، در مورد غیر مسلمانان نیز قابل اجرا است و بر این اساس، دولت اسلامی می‌تواند در روابط خارجی خود با دول غیر مسلمان، بدان تکیه کند و بدین وسیله، بخشی از منافع شهروندان مسلمان را تأمین نماید.

واژگان کلیدی

قاعده الزام، روابط خارجی دولت اسلامی، دولت غیر اسلامی

* دانشیار دانشگاه شیراز و مدرس حوزه علمیه و عضو مجلس خبرگان رهبری: aak1341@gmail.com

مقدمه

بر اساس قاعده فقهی الزام، شیعیان می‌توانند در پاره‌ای موارد، بمنظور دستیابی به برخی منافع، پیروان دیگر مذاهب اسلامی را به ملتزم شدن به احکام مورد اعتقادشان و اجرای آنها وادار کنند؛ گرچه این احکام در مذهب شیعه، مورد اعتقاد و قابل التزام نباشد. برای مثال، هرگونه عقد ازدواج یا هر نوع طلاق که بر اساس فقه شیعه فاسد و فاقد اثر، ولی از نگاه پیروان دیگر مذاهب صحیح و دارای اثر باشد، از مصادیق این قاعده است. بنابراین، اگر یکی از ایشان، همسر خود را در مجلس واحد، سه‌طلاقه کرد، شخص شیعی می‌تواند با رعایت سایر شرایط، با او ازدواج نماید؛ هر چند به حسب مذهب خودش، چنین طلاق باطل است و جدایی میان آن دو تحقق نیافته است. عکس این سخن نیز صادق است؛ یعنی اگر نوعی ازدواج یا طلاق در فقه شیعه صحیح، ولی در دیگر مذاهب اسلامی، فاسد باشد، شخص شیعی می‌تواند آثار فساد بر آن بار کند و با این فرض رفتار نماید.

سخنانی از فقها که در ادامه به نقل آنها خواهیم پرداخت، حاکی از آن است که این قاعده، از پشتوانه روایی قابل توجهی برخوردار است و فقهای شیعه بر پذیرش آن متفقند.

برای مثال، «شیخ طوسی» (متوفای ۴۶۰ق) در مبحث میراث به این قاعده استناد نموده و به برخی از مستندات روایی آن اشاره می‌کند (طوسی، بی‌تا، ص ۴۸۴). همچنین در این زمینه می‌توان از فقهای چون ابن ادریس حلی (متوفای ۵۹۸ق)، علامه حلی (متوفای ۷۲۶ق)، شهید اول (متوفای ۷۸۶ق)، ابن فهد حلی (متوفای ۸۴۱ق)، شهید ثانی (متوفای ۹۶۶ق)، صاحب حدائق (متوفای ۱۱۸۶ق)، صاحب ریاض (متوفای ۱۲۳۱ق) (ابن ادریس، ۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۸۵، علامه حلی، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۹۳؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۸۲؛ ابن فهد حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۳۸۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۲۲۲، همو، ۱۴۱۶ق، ج ۱۳، ص ۲۸۳، بحرانی، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۲۴۲؛ طباطبایی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۷۵).

و نیز صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۸ق) که در مباحث گوناگون به این قاعده استناد کرده و یا به آن اشاره نموده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۱۲ و ۵۷؛ ج ۵، ص ۲۰۴؛ ج ۷، ص ۲۴۸؛ ج ۲۱، ص ۲۷۲؛ ج ۳۵، ص ۸۷؛ ج ۳۹، ص ۳۲۱؛ ج ۴۱، ص ۲۵).

نکته مهم در این باب آن که پاره‌ای از موارد استناد فقها به این قاعده و نیز مثال‌هایی که گذشت، نشان می‌دهد به حسب ظاهر، از نگاه ایشان، مجرای اصلی و یا انحصاری قاعده مزبور، مسائل اختلافی میان شیعه و دیگر مذاهب اسلامی است و بر این اساس، نمی‌توان اختلافات حقوقی میان شیعه و غیر مسلمانان را مشمول آن دانست و به طبع نمی‌توان جهت حل و فصل پرونده‌های حقوقی و قضایی میان دولت شیعی و دول غیر مسلمان از آن بهره گرفت.

مرحوم «سید محمد حسن بجنوردی» در اشاره به این نکته می‌نویسد:

به حسب ظاهر، مرجع ضمیر جمع در این سخن امام ۷ که فرمود: «الزموهم» مسلمانان غیر شیعه اثنی عشری است و این سخن، شامل پیروان دیگر ادیان نمی‌شود. در نتیجه اگر کافری ذمی، همسر خود را به گونه‌ای که از نظر ما درست نیست، ولی از نظر او درست است، طلاق داد، قاعده الزام، شامل او نمی‌شود (بجنوردی، ۱۳۸۹ق، ج ۳، ص ۱۵۹-۱۵۸).

ولی از نگاه نگارنده، این سخن قابل نقد است و می‌توان قاعده مورد بحث را به غیر مسلمانان تعمیم داد و این واقعیتی است که از مستندات روایی این قاعده و نیز برخی از عبارات‌های فقها قابل برداشت است؛ هرچند هیچیک از ایشان، به این موضوع نپرداخته‌اند و از آن، بطور مستقل و یا حتی ضمنی بحث نکرده‌اند.

بنابراین، پرسش اصلی در این مقاله آن است که آیا قاعده الزام به معاملات میان شیعیان و دیگر مسلمانان اختصاص دارد و یا اینکه می‌توان آن را شامل معاملات میان آنان (از جمله دولت اسلامی) و غیر مسلمانان نیز دانست؟

فرضیه‌ای که این نوشتار در پی بررسی و تبیین آن است، شمول مفاد قاعده مزبور و گستردگی مجرای آن نسبت به غیر مسلمانان و امکان بهره‌گیری از آن در دعاوی حقوقی و قضایی میان دولت اسلامی و دول غیر مسلمان است.

همچنین می‌توان از این برداشت که قاعده یادشده، به اختلافات حقوقی میان شیعه و پیروان دیگر مذاهب اسلامی اختصاص دارد، به عنوان فرضیه مخالف یاد کرد؛ هرچند این برداشت، صرفاً ظاهر کلمات برخی از فقها است و کسی بدان تصریح نکرده است. ضرورت پرداختن به این بحث، بیشتر بدان جهت است که چه بسا دولتمردان اسلامی به سبب نامنتج بودن این مسأله و بی‌اطلاعی آنان از شمول مفاد این قاعده نسبت به دول غیر مسلمان، در عقدنامه‌ها و قراردادهای خارجی خود، به اموری ملتزم شوند که نتیجه آن به زیان کشور اسلامی است. طبیعی است تبیین این امر، در جلوگیری از این گونه زیان‌ها مفید است. گفتنی است روش پژوهشی مورد استفاده در این مقاله، توصیفی - تحلیلی است.

مفاهیم

۱. قاعده؛ این واژه، مأخوذ از ماده «قَعَدَ» و در لغت، به معانی گوناگون استعمال می‌شود؛ مانند پایه و اساس، بنیاد، قانون، ضابطه و پایتخت (راغب اصفهانی، ۱۴۱۳ق، ص ۶۷۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۱۱، ص ۲۳۹؛ معین، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۱۴۸) و معنای اصطلاحی آن در علوم گوناگون عبارت است از قضیه‌ای کلی که بر همه مصادیق خود منطبق است، مانند «الفاعل مرفوع» در نحو (جرجانی، ۱۳۰۶ق، ص ۷۳؛ معین، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۱۴۸). «کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بايعه» در فقه و «ظواهر الکلام حجة» در اصول.

۲. قاعده الزام؛ از قواعد فقهی است که فقهای پیشین، تعریفی از آن ارائه نداده‌اند، ولی می‌توان با توجه به موارد استناد ایشان بدان (طوسی، بی‌تا، ص ۴۸۴؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۸۵؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۸۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۲۲۲؛ بحرانی، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۲۴۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۲۰۴ و ج ۴۱، ص ۲۵) و نیز با عنایت به روایاتی که به عنوان دلایل و مستندات آن خواهیم آورد، آن را این گونه تعریف کرد که احکام هر مذهب و آیین و قوانین هر قوم برای پیروان و اعضای آن محترم است و در موارد اختلاف بین احکام شیعه و احکام دیگران، می‌توان آنان را

به اجرای احکام خود و پایبندی به آنها ملزم کرد؛ هرچند شیعیان، به اجرای آنها ملزم نباشند. نمونه روشن آن، صحیح بودن سه طلاق در مجلس واحد بر اساس دیدگاه اهل سنت و درست بودن ازدواج شخص شیعه با زنی که این گونه طلاق داده شود، بر اساس قاعده مذکور است.

۳. روابط؛ جمع «رابطه» و مأخوذ از ماده «ربط» است و این ماده، در معانی گوناگون از جمله بستن، پیوند دادن، پیوستگی، ارتباط و اتصال بکار می‌رود (معین، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۳۱۷) و مقصود از روابط در این مبحث، کلیه قراردادها، مقاوله‌نامه‌ها و عهد و پیمان‌هایی است که میان دولت اسلامی و دول غیر مسلمان منعقد می‌شود. در این میان، قراردادها و پروتکل‌های اقتصادی به سبب کثرت ابتلا بدان‌ها و آثار قابل توجه اقتصادی که بر آنها بار می‌شود، از اهمیت بیشتری برخوردار است.

۴. دولت؛ این واژه، در معانی گوناگون استعمال می‌شود از جمله ثروت و مال، بخت و اقبال، سعادت، بهره‌مندی، کامکاری، کامرانی، شادکامی، خوشبختی و از حالی به حالی گشتن (دهخدا، ۱۳۵۱، ج ۱۴، ص ۴۱۰؛ معین، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۲۶۶). معادل انگلیسی این واژه، State است که از ریشه لاتین star به معنای «ایستادن» گرفته شده است و معادل فرانسوی آن Etate است که از واژه Status به معنای «وضع مستقر و پابرجا» اشتقاق یافته است.

این کلمه، در اصطلاح سیاسی عصر حاضر، در معانی ذیل بکار می‌رود: حکومت، سلطنت، دستگاه حکومتی، هیأت دولت، قوه مجریه یک کشور، هیأت حاکمه یک کشور از عالی‌ترین مقام مانند رئیس جمهور و پادشاه گرفته تا هیأت وزیران و ... (دهخدا، ۱۳۵۱، ج ۱۴، ص ۴۱۰؛ معین، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۲۶۶) و در عرف سیاسی امروز، دولت اسلامی، به نظامی اطلاق می‌شود که بر کشوری برخوردار از جمعیتی اکثراً مسلمان حکومت کند و خود را - هرچند به حسب ظاهر- متعهد به اجرای شریعت اسلام بدانند و باتوجه به این که محور بحث در این نوشتار، یکی از قواعد فقه شیعه؛ یعنی قاعده الزام است، به طبع منظور از دولت اسلامی، حاکمیتی خواهد بود که بر اساس فقه و مبانی شیعه شکل بگیرد و خود را متعهد به اجرای احکام و قوانین این

مذهب بدانند. می‌توان حکومت اسلامی مبتنی بر نظام ولایت فقیه در ایران امروز را مصداق روشن چنین دولتی دانست.

گفتنی است بحث از جایگاه قاعده الزام در فقه اهل سنت و نیز در حقوق سایر ملل و ممالک، خارج از ظرفیت این مقاله و نیازمند پژوهشی مستقل است.

دلایل قاعده

می‌توان با ملاحظه عبارت‌هایی از فقها، با مهمترین دلایل این قاعده آشنا شد. ابن ادریس حلی می‌نویسد:

قد روی اصحابنا روایات متظافرة بینهم متناصرة و أجمعوا علیها قولاً و عملاً
انه إن كان المطلق مخالفاً و كان ممن يعتقد لزوم الثلاث لزمه ذلك و وقعت
الفرقة (ابن ادریس، ۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۸۵)؛ بنا بر روایات فراوانی که علمای
ما نقل کرده‌اند؛ یعنی روایات متظافری که یکدیگر را یاری می‌کنند و بنا بر
آنچه که در گفتار و عمل اجماع نموده‌اند، اگر طلاق‌دهنده، سنی‌مذهب و
معتقد به [صحت و] لزوم سه طلاق در یک مجلس باشد، باید به کار خود
گردن نهد و در نتیجه بین او و همسرش جدایی می‌افتد، ولی چنانچه
طلاق‌دهنده، شیعه باشد، این جدایی تحقق نمی‌یابد.

صاحب حدائق نیز می‌نویسد:

قد صرح الاصحاب بأنه لو كان المطلق مخالفاً يعتقد الطلاق ثلاثاً لزمته و كذا
كل طلاق على غير السنة مما يحكمون بلزومه و صحته كوقوع الطلاق بغير
إشهاد و وقوعه في الحيض و باليمين و بالكتابة مع البينة فانه في جميع هذه
المواضع يلزمون بصحته (بحرانی، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۲۴۲)؛ فقهای ما به این
نکته تصریح کرده‌اند که اگر طلاق‌دهنده از مخالفان و معتقد به وقوع سه
طلاق در مجلس واحد باشد، باید به آن گردن نهد و همچنین است هر
طلاق که بر اساس سنت [صحیح] انجام نشود و آنان حکم به لزوم و صحت
آن کنند؛ مانند واقع شدن طلاق، بدون گرفتن شاهد و واقع شدن آن در حالت

حیض و با قسم خوردن و نیز با نوشتن، در صورتی که همراه با بینه باشد؛ زیرا آنان در همه این موارد، ملزم می‌شوند به صحیح بودن طلاق گردن نهند. بر اساس عبارت فوق از ابن ادریس، بهره‌گیری از این قاعده از دیرباز مورد اتفاق فقهای شیعه بوده است. صاحب ریاض نیز وجود مخالف را در این زمینه منتفی می‌داند و می‌نویسد:

لو كان المطلق مخالفاً و يعتقد الثلاث أو عدم اشتراط شيء مما مر في الطلاق فطلق لزمه معتدده و جازلنا مناكحة مطلقانه كذلك بلاخلاف فيه (طباطبایی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۷۵)؛ اگر طلاق‌دهنده از مخالفان و معتقد به وقوع سه طلاق در مجلس واحد باشد، یا اموری که در باب طلاق گذشت را شرط نداند و بر همین اساس طلاق دهد، لازم است به اعتقاد خود گردن نهد و برای ما نیز ازدواج با زنان مطلقه او جایز خواهد بود. در این مورد، به مخالفی برخوردیم.

مروری بر عبارت‌های دیگر فقها نیز تأییدکننده سخن این دو محقق است. برای مثال، صاحب جواهر پس از این گفته محقق که «لو كان المطلق مخالفاً يعتقد الثلاث لزمته» (محقق حلی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۸) می‌نویسد: «لان ذلك دینه مضافاً إلى الاجماع بقسمیه علیه» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، ص ۸۷)؛ زیرا این حکم، مورد اعتقاد او است، افزون بر اینکه هر دو قسم اجماع (محصل و منقول) بر این امر دلالت دارند.

ولی باید گفت در این سنخ مسائل که روایاتی معتبر و صریح الدلالة درباره آنها وجود دارد، نمی‌توان از اتفاق و اجماع، به عنوان دلیلی مستقل یاد کرد؛ چون بی‌تردید چنین اجماعی، مدرکی و مبتنی بر همان روایات است. بنابراین، لازم است بیشترین توجه به این روایات و مفاد و مدلول آنها بشود.

دلایل روایی

آنچه در ذیل می‌آید، مهمترین این روایات است:

۱. روایت علی بن حمزه: سأل أبا الحسن 7 عن المطلقة على غير السنة أيتزوجها

الرجل؟ فقال: «ألزموهم من ذلك ما ألزموه أنفسهم و تزوجهنّ فلا بأس بذلك» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۵۸؛ همو، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۲۹۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۲، ص ۷۳)؛ وی از امام کاظم ۷ پرسید: آیا مرد می‌تواند با زنی که بر خلاف سنت طلاق داده شده ازدواج نماید؟ فرمود: در این مورد، غیر شیعیان را به آنچه آنان خود را بدان ملزم می‌دانند، الزام نمایید و با زنانی که اینگونه طلاق داده می‌شوند، ازدواج کنید، این کار مانعی ندارد.

۲. روایت عبدالله بن طاوس: قلت لابی الحسن الرضا ۷ إن لی ابن أخ زوجتہ إبتی و هو یشرب الشراب و یكثر ذکر الطلاق. فقال: «إن کان من إخوانک فلا شیء علیه، و إن کان من هؤلاء فأبئها منه فانه عنی الفراق. [قال: قلت: ألیس قد روی عن أبی عبدالله انه قال: [إیاکم و المطلقات ثلاثاً فی مجلس فانهنّ ذوات الازواج؟] فقال] ذلك من إخوانکم لا من هؤلاء، انه من دان بدین قوم لزمته احکامهم» (صدوق، ۱۳۶۶، ص ۲۳۶؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۲، ص ۷۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۰۱، ص ۱۵۲)؛ به امام رضا ۷ عرض کردم: برادرزاده‌ای دارم که دخترم را به ازدواج او درآورده‌ام، او شراب می‌خورد و فراوان سخن از طلاق به میان می‌آورد. حضرت فرمود: اگر او از برادران - هم‌مذهب - تو است، کار او اثری ندارد و اگر از غیر شیعیان است، دختری را از او جدا کن؛ زیرا وی با این طلاق دادن، قصد جدایی کرده است. راوی می‌افزاید: به حضرت عرض کردم، مگر نه اینکه امام صادق ۷ فرمود پرهیزید از ازدواج با زنانی که در یک مجلس، سه بار طلاق داده شده‌اند؛ زیرا ایشان شوهردار هستند؟ حضرت فرمود آنچه امام صادق فرموده، مربوط به وقتی است که طلاق مزبور، از برادران - هم‌مذهب شما - سرزند، نه از آنان؛ زیرا هر کسی به دین قومی گردن نهاد، لازم است به احکام آنان گردن نهد.

گرچه مورد حدیث فوق، بحث طلاق، آن هم میان شیعه و سنی است، ولی تعلیل پایانی آن؛ یعنی جمله «انه من دان بدین قوم لزمته احکامهم»، هم به لحاظ مورد و هم از جهت دین افراد و مذهب ایشان، برخوردار از شمول و عموم است.

۳. روایت عبدالرحمن بصری: عن ابی عبدالله ۷ قال: قلت له: امرأة طلقت علی غیر

السنة، فقال: «يتزوج هذه المرأة لا تترك بغير زوج» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۲۹۲)؛ به امام صادق ۷ عرض کردم: حکم زنی که برخلاف سنت، طلاق داده شده چیست؟ حضرت فرمود: چنین زنی ازدواج کند و بدون همسر نماند. روایت ذیل نیز دارای همین مضمون است.

۴. روایت مضمرة عبدالله بن سنان: سألته عن رجل طلق امرأته لغير عدة ثم أمسك عنها حتى انقضت عدتها هل يصلح لي أن أتزوجها؟ قال: «نعم لا تترك المرأة بغير زوج» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۲۹۲)؛ از امام، درباره مردی پرسیدم که همسر خود را طلاق غیر عدتی داده است. سپس دست نگاه داشته تا عده او به پایان رسیده، آیا می توانم با آن زن ازدواج کنم؟ حضرت فرمود: این زن، بدون شوهر رها نشود.

۵. روایت جعفر بن محمد اشعری از پدرش: سألت أبا الحسن الرضا ۷ عن تزويج المطلقات ثلاثاً فقال لي: «طلاقكم الثلاث لا يحل لغيركم، و طلاقهم يحل لكم لانكم لا ترون الثلاث شيئاً و هم يوجبونها» (صدوق، بی تا، ج ۲، ص ۵۱۱، همو، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۷۵؛ همو، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۰۶)؛ از امام رضا ۷ درباره حکم زنانی پرسیدم که - در یک مجلس - سه طلاقه می شوند، حضرت فرمود: زنی را که شما اینگونه طلاق دهید، برای غیر شما حلال نیست و زنی را که غیر شیعیان - به روش مزبور - طلاق دهند، برای شما حلال است؛ زیرا شما چنین طلاق را معتبر نمی دانید، ولی ایشان آن را معتبر و لازم الاجراء می دانند.

۶. روایت عبدالله بن محرز: قلت لابي عبدالله ۷ رجل ترك ابنته و أخته لأبيه و أمه، فقال: «المال كله لابنته و ليس للأخت من الاب و الام شيء. [فقلت: فانا قد احتجنا الي هذا و الميت رجل من هؤلاء الناس و أخته مؤمنة عارفة، قال:] فخذلها النصف، خذوا منهم كما يأخذون منكم في سنتهم و قضايهم» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۱۰۰؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۹، ص ۳۲۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۶، ص ۱۵۸)؛ به امام صادق ۷ عرض کردم: مردی وفات کرده و وارثان او عبارتند از: دخترش و خواهر تنی او. حضرت فرمود: همه مال، به ارث دختر می رسد و چیزی نصیب خواهر او نمی شود. عرض کردم: ما به این مورد احتیاج داریم و این مرد که وفات نموده، از غیر شیعیان، ولی

خواهرش شیعه است و مذهب حق را می‌شناسد. حضرت فرمود: در این صورت، نصف میراث را برای او دریافت کن! از آنان بگیری؛ چنانکه آنان از شما می‌گیرند و در مورد شما بر اساس سنت و احکام خود رفتار می‌کنند.

این روایت نیز گرچه شأن صدورش یکی از مسائل اختصاصی ارث است، ولی چنانکه می‌بینیم، عبارت پایانی آن از مضمونی عام و مدلولی گسترده برخوردار است و بطور کلی، شامل مواردی می‌شود که در نتیجه ملزم نمودن پیروان دیگر مذاهب اسلامی به احکام و الزامات خود، سود و فایده‌ای نصیب شیعیان شود.

۷. شیخ طوسی، بطور مرسل از امام صادق 7 نقل می‌کند: «ان کل قوم دانوا بدین یلزمهم حکمه» (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۱۸۹؛ همو، ۱۳۶۵، ج ۹، ص ۳۶۵؛ احسائی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۵۱۴)؛ هر مردمی که به دینی ایمان آورند و به آن گردن نهند، لازم است به احکام آن ملتزم شوند.

این روایت، نسبت به روایات پیشین، از مدلول گسترده‌تری برخوردار است و شامل غیر مسلمانان نیز می‌شود. در ادامه به توضیح بیشتر این امر می‌پردازیم.

شمول قاعده نسبت به غیر مسلمانان

چنانکه گذشت، مورد و شأن صدور بیشتر روایات مرتبط با این قاعده، اعمالی است با احکام ویژه که توسط مسلمانان غیر شیعه انجام می‌شده و شیعیان نیز بنحوی با آنها سروکار داشته‌اند و مصالح و منافع ایشان در این بوده است که آنان به احکام مذهب خود ملتزم شوند و به آنها گردن نهند.

ولی در این زمینه، قرائن و شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد نباید این قاعده را به مسلمانان اختصاص داد و در شمول آن نسبت به غیر مسلمانان تردید کرد و چنانکه خواهیم دید، این امر می‌تواند از مؤلفه‌های مهم در چگونگی روابط خارجی دولت اسلامی باشد.

شاهد نخست بر شمول قاعده نسبت به غیر مسلمان از روایات

شیخ کلینی با سند خود از عبدالله بن سنان نقل می‌کند که وی گفت: قذف رجل

مجوسياً عند ابی عبدالله 7 فقال: «مه! [فقال الرجل: انه ینکح امه و اخته] ذلک عندهم نکاح فی دینهم» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۵۷۴)؛ شخصی در حضور امام صادق 7 به مردی زرتشتی تهمت زناکاری زد، حضرت فرمود: ساکت شو! آن شخص، در توجیه اتهام زنی خود گفت: او (زرتشتی است و) با مادر و خواهر خود ازدواج می‌کند، حضرت پاسخ داد: این کار، پیش آنان و در دینشان ازدواج (و معتبر) است.

شیخ طوسی نیز با سند خود از امام صادق 7 نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «مال الناصب و کل شیء یملکه حلال لک الا امرأته فان نکاح اهل الشرک جائز و ذلک ان رسول الله 9 قال: لا تسبوا اهل الشرک فان لکل قوم نکاحا» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۳۸۷)؛ مال شخص ناصبی و بطور کلی هر چیزی که او مالک آن است، برای تو حلال است، مگر همسرش؛ زیرا ازدواج اهل شرک، جایز (و نافذ) است؛ چراکه رسول خدا 9 فرمود: مشرکان را دشنام نگوئید؛ زیرا برای هر قومی ازدواجی است [که از نظر آنان معتبر است].

همچنین شیخ کلینی با سند خود از ابوالحسن حذاء نقل می‌کند که وی گفت: در خدمت امام صادق 7 بودم که شخصی از من پرسید: آن مرد که بدهکارت بود، چه کرد؟ گفتم: همان که مادرش زناکار است؟ امام با شنیدن این سخن، نگاه تندی به من کرد! من عرض کردم: قربانتان شوم! او زرتشتی و مادرش همان خواهرش است. حضرت فرمود: «أولیس ذلک فی دینهم نکاحا» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۲۴۰)؛ آیا این کار، در دین آنان ازدواج [و معتبر] نیست؟

شیخ طوسی و پس از وی شیخ حر عاملی، بدون ذکر مروی عنه، به نقل روایت ذیل مبادرت کرده‌اند:

«کل قوم یعرفون النکاح عن السفاح فنکاحهم جائز» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۴۷۵)؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱، ص ۲۰۰)؛ هر قومی که نکاح را از زنا بازشناسد و آن دو را از هم تمیز دهد، نکاحشان درست و نافذ است.

گسترده‌گی مدلول این حدیث، فراتر از صاحبان ادیان و شامل همه اقوام بشری

است. واژه‌های سفاح و مسافحه در معنای فحور و زنا بکار می‌روند (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص ۲۷۵؛ طریحی، بی تا، ج ۲، ص ۳۷۲).

در روایتی موثقه از محمد بن مسلم و او از امام باقر ۷ آمده است: سألته عن الاحكام، قال: «يجوز على اهل كل ذی دين بما يستحلون» (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۹، ص ۳۲۲؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص ۱۵۸).

در نگاه نخست، در این روایت، ابهاماتی به چشم می‌خورد، مثل اینکه مقصود راوی از احکام مورد پرسش و نیز جهت و یا جهات پرسشگری او روشن نیست. همچنین متعدی شدن فعل «يجوز» با حرف «علی» در سخن امام ۷ با این که معمول آن است که با حرف لام متعدی شود، درخور درنگ است. ولی می‌توان با تأمل بیشتر در سخن امام ۷ و نیز پرسش راوی، به این ظن قوی دست یافت که او در محضر امام، پیرامون شئون مختلف طایفه و یا طوایفی از غیر مسلمانان پرسش‌هایی داشته تا اینکه در نهایت از اعتبار و درستی احکام مورد عمل آنان، آنگاه که به مسلمانان ارتباط پیدا می‌کند، پرسیده و ظاهراً به همین سبب «الاحکام» را با الف و لام استعمال نموده؛ یعنی احکام آن گروه معهود و مورد نظر.

با توجه به این نکات و نیز با عنایت به این نکته که حرف «علی» مفید نوعی الزام و التزام است، می‌توان روایت فوق را حاوی این مضمون دانست: «آن چه را صاحبان یک دین حلال می‌دانند (در مورد خودشان) جایز و نافذ است و باید بدان ملتزم شوند و این همان مفاد قاعده الزام است.

شاهد دوم، برداشت و فهم برخی فقها از روایات قاعده

عبارات برخی از فقها نشان می‌دهد آنان نیز از روایات مزبور، مفهومی عام برداشت کرده‌اند. برای نمونه تعبیر صاحب جواهر از این روایات چنین است: «النصوص الدالة على التوسعة لنا في أمرهم و أمر غیرهم من اهل الاديان الباطلة» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، ص ۸۹)؛ این تعبیر، شامل مسلمانان غیر شیعه و پیروان دیگر ادیان؛ اعم از ادیان الهی و غیر الهی است.

«آیه الله سید محسن حکیم» نیز پس از نقل شماری از این روایات می نویسد: «والذی یتحصل من هذه الاخبار لزوم العمل علی من تدین بدین علی حسب دینه» (حکیم، ۱۴۰۴ق، ج ۱۴، ص ۵۲۸)؛ فشرده آنچه از این اخبار بدست می آید، آن است که هر کسی به دینی ملتزم شد، بر او لازم است بر طبق دین خود عمل نماید.

شاهد سوم، موارد استفاده فقها از این قاعده

در موارد بسیاری، فقها در ارتباط با غیر مسلمانان، به این قاعده استناد نموده اند. برای نمونه شیخ طوسی در پیوند با چگونگی ارث بردن شخص مجوسی، به سه قول اشاره می کند که قول سوم چنین است: «مجوسیان، هم بر طبق اسبابی که از نظر اسلام صحیح است، ارث می برند و هم بر طبق اسبابی که از نگاه اسلام صحیح نیست». سپس وی همین قول را اختیار می کند و در استدلال به آن می نویسد:

فان أنسابهم و أسبابهم و أن لم تکن جائزة فی شریعة الاسلام فهی جائزة عندهم، وهی نکاح علی رأیهم و مذهبهم و قد أمرنا أن نقرهم علی ما یروونه من المذاهب و نهینا عن قذفهم بالزنا (طوسی، بی تا، ص ۶۸۳)؛ زیرا نسبها و سببهایی که در دین آنان مطرح است، اگرچه در شریعت اسلامی، جایز و مورد قبول نیست، ولی از نظر خودشان جایز و صحیح است و کاری که آنان به عنوان ازدواج انجام می دهند، بر اساس رأی و مذهب خودشان نکاح است و ما دستور یافته ایم آنان را بر احکام و آرای که صحیح می دانند، تقریر کنیم و از متهم نمودن آنان به زنا نهی شده ایم.

وی در کتاب مبسوط نیز ضمن پذیرش این قول می گوید: «در دو کتاب خلاف و تهذیب نیز نظر من همین است» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۱۲۰).

ابن ادریس حلی نیز در مبحث میراث مجوسی، ضمن همراهی با شیخ طوسی و پذیرفتن فتوای فوق، در استدلالی مشابه استدلال شیخ می نویسد:

«فان هذه الانساب و الاسباب و إن كانا غیر جایزین فی شریعة الاسلام فهما جایزان

عندهم و يعتقدون انه مما يستحل به الفروج فجری مجری العقد فی شریعة الاسلام» (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۲۹۲).

علامه حلی نیز همین فتوا و استدلال را نقل می‌کند و نقدی بر آن وارد نمی‌کند که نشان از پذیرش آن توسط وی دارد (علامه حلی، ۱۴۱۵ق، ج ۹، ص ۹۳).

کاشف الغطاء نیز فتاوی در مسائل مختلف مربوط به کافران کتابی دارد که به حسب ظاهر مبتنی بر قاعده الزام است. وی درباره عقود اهل ذمه می‌نویسد: «و عقد اهل الذمة إن کان عندهم صحیحاً أقروا علیه و ترتبت علیه أحكام الصحیح» (فاضل هندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۴۴)؛ چنانچه عقد اهل ذمه از نظر خودشان صحیح باشد، بر آن تقریر می‌شوند و احکام عقد صحیح بر آن بار می‌گردد.

همچنین می‌نویسد:

«لو نکح الکتابی وثنیة و بالعکس علی وجه یصح عندهما لم یفسخ النکاح لتحقق الکفائة و الصحة عند المتناکحین» (همان، ص ۴۵)؛ اگر کافر کتابی با زن زرتشتی به گونه‌ای ازدواج کند که از نظر خودشان صحیح است و برعکس، ازدواج آنان به هم نمی‌خورد؛ زیرا که شرط هم‌کفو بودن و صحت عقد از نظر زن و شوهر تحقق یافته است.

در این زمینه می‌توان از محقق خوانساری نیز نام برد که در مبحث میراث مجوسی، به برخی از روایات این قاعده تمسک می‌کند (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۳۸۹).

دولت اسلامی و قراردادهای بین المللی

از مجموع دلایل و شواهدی که در پیوند با مدلول قاعده الزام و نیز موارد استناد به آن ذکر شد، به این اطمینان می‌رسیم که قاعده مزبور، مختص به روابط درونی مسلمانان نیست، بلکه می‌توان در تعامل با غیر مسلمانان نیز از آن بهره گرفت و بر همین اساس، می‌توان از قاعده مذکور به مثابه ابزاری کارآمد در تأمین منافع و مصالح دولت اسلامی و نیز شهروندان مسلمان در عقدها و قراردادهای بین المللی یاد کرد. در اینجا جهت

تبيين بيشتر مطلب و ملموس نمودن آن، به مثال‌هايي چند رو مي‌آوريم كه در ميان فقها مشهور است:

۱. كساني كه سرمايه‌گذاري مشترك مي‌كنند، در سود و زيان اين كار مساويند.
 ۲. هيچيك از شركا نمي‌تواند در مال مشترك تصرف كند.
 ۳. عقد رهن، از طرف رهن لازم است تا آنگاه كه فك رهن كند.
 ۴. در خريد و فروش، شرط است بايع و مشتري بالغ باشند.
 ۵. از ديگر شرايط بيع آن است كه مبيع قابل تملك باشد و بر همين اساس، خريد و فروش حشرات كه غالباً بدون فايده هستند، صحيح نيست.
 ۶. خريد و فروش املاك و يا اشياي وقفي صحيح نيست.
 ۷. از شرايط صحت معاملات پولی (صرف)، تقابض در مجلس عقد است.
 ۸. خيار مجلس، مخصوص بيع است.
 ۹. خيار حيوان، مخصوص مشتري است.
 ۱۰. چنانچه قبض و اقباض ثمن يا مثن، سه روز به تاخير افتاد، براي فروشنده يا خريدار، حق خيار ثابت است.
 ۱۱. خيار غبن، با تصرف مغبون، ساقط نمي‌شود.
 ۱۲. قرض، آنگاه صحيح است كه قرض‌دهنده و قرض‌گيرنده بالغ باشند.
 ۱۳. شخص مفلس، حق ندارد در عين مال خود تصرف كند.
 ۱۴. در عقد رهن، شرط است كه شيء مرهون، از اعيان باشد، بنا بر اين، به رهن گذاشتن منفعت و نيز طلب، صحيح نيست.
 ۱۵. رهن و مرتهن نمي‌تواند در شيء مرهون تصرف كنند (علامه حلي، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۳۵ و ۴۱۲؛ كركي، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۸، ۶۱، ۹۷، ۱۶۷، ۱۸۱، ۲۸۳، ۲۹۱ و ۲۹۷؛ شهيد ثاني، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۳، ۱۴، ۳۴، ۶۵، ۷۷، ۸۱، ۸۷، ۲۰۰ و ۲۰۴؛ اردبيلي، ۱۴۱۱ق، ج ۸، ص ۱۶۷، ۳۰۱، ۳۹۱ و ۴۰۵؛ نجفي، ۱۴۰۴ق، ج ۲۵، ص ۵، ۱۱۶، ۱۹۷، ۲۰۷ و ۲۲۲؛ انصاري، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۸۵ و ۱۸۴).
- حال چنانچه يك طرف اين عقدها و يا قراردادها را دولت اسلامي و طرف ديگر

آنها را دولت غیر اسلامی فرض کنیم، آن هم با متفاوت بودن شرایط و قوانین فیما بین، می توان بر اساس قاعده مورد بحث، دولت غیر اسلامی را به رعایت قوانین خود و تن دادن به شرایطی که مورد قبول آن است ملزم نمود؛ هرچند آن قوانین و شرایط از نگاه فقه اسلامی، مردود و نامعتبر باشد.

برای مثال و به عنوان فرض، دولت اسلامی با شرکتی خارجی، سرمایه گذاری مشترک کند، آن هم با سرمایه بیشتر و بر اساس قوانین آن دولت، ضرر و زیان این کار، متوجه طرفی باشد که مقدار سرمایه او کمتر است.

در موارد دیگر که برشمردیم نیز همین قاعده قابل اجرا است. مثل اینکه فرض کنیم بر اساس قوانین دولت غیر اسلامی، بالغ بودن بایع و مشتری شرط نیست و یا خرید و فروش حشرات و یا املاک وقفی صحیح است و یا اینکه خیار مجلس در عقدهای دیگر، غیر از بیع نیز جریان دارد و یا اینکه خیار غبن با تصرف نمودن مغبون ساقط می شود و یا اینکه می توان منافع کارخانه و زمین را به رهن گذاشت و

در همه مثالهای فوق و نیز موارد مشابه، چنانچه منافع و مصالح دولت اسلامی ایجاب کند، می توان طرف مقابل را به عمل نمودن به قوانین خود ملزم نمود.

پرسش قابل طرح در این زمینه آن است که آیا دولت اسلامی می تواند با تکیه بر این قاعده، اقدام به فروش چیزهایی مانند شراب و خوک به ممالک غیر مسلمان کند که خرید و فروش و مصرف آنها برای مسلمانان جایز نیست؟ در میان فقها به کسی که به بررسی این مسأله آن هم بر اساس قاعده مورد بحث پرداخته باشد، بر نخوردیم جز یکی از فقهای معاصر که پس از طرح مباحثی درباره این قاعده در بیانی کوتاه گفته است:

فیتحقق حينئذ طريق الى صحة المعاملات الواقعة بين الحكومة الاسلامية و الكافرة في الاشياء التي لا سبيل الى التعامل بها في الشريعة و تكون باطلة فيها (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۷۴)؛ در نتیجه این روایات، راهی برای صحیح دانستن معاملاتی که میان حکومت اسلامی و دولت های کفر در پاره ای اشیا؛ یعنی اشیا یی که در شریعت اسلامی معامله آنها باطل است پیدا می شود.

مقصود وی از این عبارت، چندان روشن نیست. به حسب ظاهر، مقصود صحت و جواز معاملاتی مانند خمر و خوک از سوی دولت اسلامی به کافران می‌باشد؛ زیرا گرچه این گونه معاملات در میان مسلمانان باطل است، ولی چون کافران به صحت آن اذعان دارند، می‌توان در صورت وقوع معامله، آنان را به آن الزام کرد و قیمت آنها را از آنان دریافت نمود.

در بدو امر شاید بتوان در میان روایات نیز قرائن و شواهدی بر صحت اینگونه معاملات یافت مانند سخن ذیل از امام صادق 7 در حدیث معروف تحف العقول: «و کل شیء یكون لهم فيه الصلاح من جهة من الجهات فهذا كله حلال بیعه و شراؤه» (حرانی، 1404ق، ص 332). ولی با عنایت به اینکه تعاون بر گناه و فساد جایز نیست و روایت مزبور نیز با توجه به همه متن آن، ناظر به معاملات حلال و متعارفی است که میان مسلمانان انجام می‌شود، حکم به جواز فروش شراب و خوک و مانند آن به کافران، جای تأمل است و نمی‌شود گفت عمومات دلایل حرمت تعاون بر اثم، با دلایل قاعده الزام، تخصیص می‌خورد؛ زیرا چنانکه روشن است، فراهم نمودن زمینه و مقدمات گناه و فساد از نظر عقل و شرع قبیح است. بنابراین، می‌توان گفت دلایل حرمت تعاون بر گناه، آبی از تخصیص است.

افزون بر اینکه اجرای چنین معاملاتی توسط دولت اسلامی، با هدف اصلی اسلام؛ یعنی هدایت نوع بشر و نجات انسانها از فساد و گمراهی سازگار نیست.

با توجه به این نکات و همچنین با عنایت به عمومیت و شمول دلایل قاعده الزام نسبت به غیر مسلمانان، بعید نیست در این مسأله، به نوعی تفصیل روی آوریم و بگوییم جریان این قاعده در مورد غیر مسلمانان، تنها در مواردی است که نتیجه آن تعاون بر گسترش فساد و فراهم آوردن زمینه و اسباب گمراهی نباشد. مانند موارد پیش گفته که همگی مرتبط با انعقاد قراردادها و اجرای عقود و نیز برخی از شرایط صحت یا لزوم عقود بود.

نتیجه‌گیری

هرچند شأن صدور بیشتر روایات دال بر قاعده الزام، بحث طلاق است، ولی می‌توان از تعبیرات عام بکاررفته در آنها و نیز از روایات غیر مرتبط با موضوع طلاق و همچنین بهره‌گیری فقها از این قاعده در ابواب دیگر، عمومیت و شمول این قاعده را نسبت به ابواب مختلف فقه استفاده کرد.

همچنین علی‌رغم اینکه به حسب ظاهر، بیشتر روایات مزبور به مسائل مورد اختلاف میان شیعیان و پیروان دیگر مذاهب اسلامی اختصاص دارد، ولی عمومیت‌داشتن مفاد برخی از این روایات و همچنین مضامین روایات دیگری که بر صحیح و معتبردانستن نکاح و دیگر عقود غیر مسلمانان تأکید می‌کند، گواه روشنی بر شمول این قاعده نسبت به غیر مسلمانان است و مؤید این برداشت آن است که بسیاری از فقها در شماری از مسائل مربوط به غیر مسلمانان، به این قاعده و یا روایات آن استناد کرده‌اند و بر این اساس، چنانچه مصالح و منافع مسلمانان ایجاد کند، دولت اسلامی می‌تواند در معاملات و قراردادهای خود با دول غیر اسلامی از آن بهره‌گیرد؛ مشروط به آن که این کار زمینه‌ساز فساد و فراهم‌آورنده اسباب گمراهی و تباهی انسانها نباشد و بدین وسیله می‌توان در اموری مانند سرمایه‌گذاری‌های خارجی، خرید و فروش املاک وقفی موجود در ممالک غیر مسلمان و نیز شماری از مسائل مربوط به شراکت، وام، رهن، معاملات پولی، خیار مجلس، خیار غبن و... منافی نصیب مسلمانان نمود و از زیان‌هایی که در فرض فقدان قاعده الزام متوجه آنان می‌شود، جلوگیری نمود.

منابع و مأخذ

۱. ابن ادریس، محمد، السرائر، ج ۳ و ۲، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۰ق.
۲. ابن فهد حلی، احمد، المهدب البارع، ج ۴، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۲ق.
۳. ابن منظور، مکرم بن محمد، لسان العرب، ج ۶ و ۱۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق.
۴. احسائی، ابن ابی الجمهور، عوالی اللئالی، ج ۳، قم: انتشارات سید الشهداء ۷، ۱۴۱۵ق.
۵. اردبیلی، احمد، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۸، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۱ق.

٦. انصاری، مرتضی، المكاسب، ج ٥، بی جا: مؤسسه باقری، ١٤٢٠ق.
٧. بجنوردی، سیدمحمدحسن، القواعد الفقهية، ج ٣، نجف اشرف: مطبعة الادب، ١٣٨٩ق.
٨. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، ج ٢ و ٢٥، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، بی تا.
٩. جرجانی، علی بن محمد، التعريفات، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٠٦ق.
١٠. حرّانی، حسن بن شعبه، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ١٤٠٤ق.
١١. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ٢١، ٢٢ و ٢٦، قم: مؤسسه آل البيت ، ١٤٠٩ق.
١٢. حکیم، سید محسن، مستمسک العروة، ج ١٤، قم: کتابخانه آیه الله نجفی مرعشی، ١٤٠٤ق.
١٣. خوانساری، سیداحمد، جامع المدارک، ج ٥، تهران: مکتبه الصدوق، ١٤٠٥ق.
١٤. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ١٤، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٥١.
١٥. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: الدار السامیه، ١٤١٣ق.
١٦. شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعیة، ج ٢، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ١٤١٤ق.
١٧. شهید ثانی، زین الدین، الروضة البهیة، ج ٨ و ٤، قم: انتشارات داورى، ١٤١٠ق.
١٨. ----- مسالك الافهام ، ج ١٣، قم: مؤسسه معارف اسلامى، ١٤١٦ق.
١٩. صدوق، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، ج ٣، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ١٤١٣ق.
٢٠. ----- علل الشرايع، ج ٢، قم: مکتبه الداوری، بی تا.
٢١. ----- عيون اخبار الرضا 7، ج ٢، تهران: انتشارات جهان، ١٣٧٨ق.
٢٢. ----- معانی الاخبار، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٣٦٦.
٢٣. طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، ج ٢، قم: مؤسسه آل البيت ، ١٤٠٤ق.
٢٤. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، ج ٢، تهران: المکتبه المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، بی تا.
٢٥. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج ٣، ٦، ٧، ٨ و ٩، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ١٣٦٥.
٢٦. ----- الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، ج ٣ و ٤، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ١٣٩٠ق.

٢٧. ----- النهاية فى مجرد الفقه و الفتوى، بيروت: دارالاندلس، بى.تا.
٢٨. ----- المبسوط فى فقه الامامية، ج٤، تهران: المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية، ١٣٨٧ق.
٢٩. عكامه حلى، حسن بن يوسف، مختلف الشيعة، ج٩، قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزة علميه، ١٤١٥ق.
٣٠. ----- تذكرة الفقهاء، ج١٠ و٩، قم: مؤسسه آل البيت ،: ١٤٢٠ق.
٣١. فاضل لنكرانى، محمد، القواعد الفقهية، ج١، قم: چاپخانه مهر، ١٤١٦ق.
٣٢. فاضل هندی، محمد بن حسن، كشف اللثام، ج١، قم: كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، ١٤٠٥ق.
٣٣. كركى، على بن حسين، جامع المقاصد، ج٤، قم: مؤسسه آل البيت ،: ١٤٠٨ق.
٣٤. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، ج٧ و٥، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٥.
٣٥. مجلسى، محمدباقر، بحار الانوار، ج١٠١، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ق.
٣٦. محقق حلى، جعفر بن حسن، شرايع الاسلام، ج٣، تهران: منشورات الاعلمى، ١٣٧٤.
٣٧. معين، محمد، فرهنگ معين، ج٣ و٢، تهران: انتشارات زرین، ١٣٨٦.
٣٨. نجفى، محمدحسن، جواهر الكلام، ج٤، ٥، ٧، ٢١، ٢٥، ٣٢، ٣٥، ٣٩ و٤١، قم: المكتبة الاسلاميه، ١٤٠٤ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گوناگون

سال بیست و دوم / شماره سوم / پیاپی ٨٥

٢٤